



Analysis of the Three-volume Historical Novel "Passing Through Sufferings" by Tolstoy based on Lukács and Adorno's Point of View

Mohammadamin Abedini ¹ | Shahla Khalilollahi ^{2*}

1. Ph.D. student of Persian language and literature, The Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.
Email: mohammadaminabedini1996@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran. Email: khalilollahi@shahed.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 13/09/2023
Received in revised form:
16/01/2024
Accepted: 16/01/2024

Keywords:

passing through, suffering,
Lukacs,
Adorno,
historical novel,
Alexey Tolstoy.

ABSTRACT

Regardless of the fact that it directs the society towards humanistic and nature-seeking goals, history, within the context of literature and art, has the duty to reflect the behavior of the past for the present and the future in order to awaken the social nature of man. This awakening of human nature requires a preliminary that is the same as nature and with that in mind, art and literature have become the major platform of this event. From Lukács's developmental point of view and Adorno's critical point of view, the author's mission as a historical, social, and literary researcher is to influence a society and address its discoveries and intuitions having in mind that they are from the heart of that society themselves. The three-volume historical novel "Passing through Sufferings" is one of the most predominant novels of Alexei Nikolaevich Tolstoy (1883-1945), which covers the historical period between 1914 and 1919. In the current research, an attempt is made to analyze this three-volume work based on Lukács and Adorno's point of view, according to the questions and purposes, and by referring to library sources, or using a documentary-qualitative method. The findings of the research acknowledge that Tolstoy, aligned with the intellectual principles of Adorno and Lukács, states that literature is at the service of ideology and enlightenment. Furthermore, he has tried to turn the subjective truth into objectivity through the help of the characters of his work in the form of art and literature.

Cite this article: *Abedini, M. & Khalilollahi, Sh. (2024). Analysis of the Three-volume Historical Novel "Passing Through Sufferings" by Tolstoy based on Lukács and Adorno's Point of View. Research in Narrative Literature, 13(3), 221-240.*



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/rp.2024.9612.1834

Extended abstract

Introduction

A historical novel occupies the space between history and literature and is capable of recounting events with more enthusiasm and movement by going beyond a mere historical report. It can provide explanations, revive the past, or delve into the main characters of a particular period or society. In a historical novel, history and literature, indicating a togetherness, result in a constructive and enjoyable dialogue between the past and the present, refreshing the experience of the past. Alexei Nikolaevich Tolstoy (1883-1945), writer, poet, and playwright became a member of the Academy of Sciences of the Soviet Union in 1939. Alexey Tolstoy's tendency towards symbolic space in poetry and realism in story writing and drama writing is undeniable. The realist trilogy of the book "Passing through Sufferings", includes three books called *Sisters* (1. 18) and *Dark Morning* (Vol. 3), which were written during twenty years of suffering from 1922 to 1941. This novel represents the painful experiences of the First World War, the October Revolution, and the Russian civil wars, and it is one of the rarest novels not only from the point of view of those educated in the Russian social-democratic system, but also according to the worldview of an aristocrat from the white front has also been written.

Materials and Methods

A historical novel, set in a specific time and place, seeks to illuminate and concretize the established structures of ideologies advocating for either transformation or stability. It functions within a pragmatic framework in literature, aiming to lead and guide the collective thoughts of society through a sociological perspective on history. In this study, we intend to analyze and examine this work, which revolves around the innovative movement of the Soviet Union's unionization, using a documentary-qualitative approach. Our goal is to answer the question of how the perspectives of Lukács and Adorno on historical novels manifest within this particular novel.

Results and Discussion

By employing Lukács historical-social worldview and Adorno's critical perspective on realism, Tolstoy depicts the historical and revolutionary events of his time through the creation of main and supporting characters. Similar to Lukács and Adorno, Tolstoy demonstrates a great deal of conscientiousness in character development, carefully selecting each character as a representative of a spectrum of people's perspectives. With the help of his characters, Tolstoy expresses the historical concerns, vulnerabilities, and demands of various segments of society, including the proletariat's grievances against the bourgeois society.

Conclusion

Lukács emphasizes that a historical novel should contain the voices of the people and reflect their insights into the specific historical period, without any artificiality imposed by the author to fulfill a predetermined agenda. Alexei Tolstoy understands this principle and recognizes that in order to establish a connection with the broader public, he must achieve this authenticity so

that both the historical aspect of the novel and its realist writing style are preserved. Therefore, he makes every effort to engage the widest possible audience through this clever tactic. He portrays any subject matter that is in any way related to social issues, revolution, history, culture, or war, ensuring that readers trust that he has accurately narrated history and not merely superficially analyzed it.



تحلیل رمان تاریخی سه جلدی گذر از رنج‌ها از تولستوی بر پایه دیدگاه لوکاج و آدورنو

محمدامین عابدینی^۱ | شهلا خلیل الهی^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: mohammadaminabedini1996@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

رایانامه: khalilollahi@shahed.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶

واژه‌های کلیدی:

گذر از رنج‌ها،

لوکاج،

آدورنو،

رمان تاریخی،

الکسی تولستوی.

تاریخ در بستر ادبیات و هنر، گذشته از اینکه جامعه را به هدف‌های انسانی و فطرت‌جویانه سمت‌وسو می‌دهد، وظیفه دارد بازتاب رفتارهای گذشتگان برای اکنون و آینده باشد تا فطرت اجتماعی انسان را بیدار کند. این بیداری فطرت در انسان، نیازمند رسانه‌ای است که هم‌جنس فطرت باشد. به همین دلیل هنر و ادبیات بستر این رخداد می‌شود. از دیدگاه تکوینی لوکاج و آدورنو رسالت نویسنده به‌عنوان پژوهشگر تاریخی، اجتماعی و ادبی، تأثیرگذاری بر جامعه‌ای است که خود او از دل آن جامعه برآمده و همراه با تأثیرها و کشف و شهودهایی است. رمان تاریخی سه جلدی گذر از رنج‌ها یکی از مهم‌ترین رمان‌های الکسی نیکلایویچ تولستوی (۱۸۸۳-۱۹۴۵) است که دامنه تاریخی آن بین سال‌های (۱۹۱۴-۱۹۱۹) را در بر می‌گیرد. در این پژوهش سعی بر آن بوده تا این اثر بر پایه دیدگاه لوکاج و آدورنو با توجه به پرسش‌ها و هدف و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و غیره به روش اسنادی- کیفی تحلیل شود. یافته‌های پژوهش اذعان دارند، تولستوی هم‌صدا با اصول فکری آدورنو و لوکاج ادبیات را در خدمت ایدئولوژی و روشننگری قرار داده، کوشیده است در قالب هنر و ادبیات حقیقت ذهنی را به مدد شخصیت‌های اثرش به عینیت تبدیل کند.

استناد: عابدینی، محمدامین و خلیل‌الهی، شهلا (۱۴۰۳). تحلیل رمان تاریخی سه جلدی گذر از رنج‌ها از تولستوی بر پایه دیدگاه

لوکاج و آدورنو. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۳(۳)، ۲۲۱-۲۴۰.

ناشر: دانشگاه رازی



حق مؤلف © نویسنده گان.

۱. پیشگفتار

تاریخ دارای رشدی آرام، نامحسوس، طبیعی و اندام‌وار است، جامعه‌ای که راکد است در اصل هیچ تغییری در نهادهای مشروع و دیرپایش رخ نمی‌دهد و هیچ چیزی در آن آگاهانه متحول نمی‌شود (لوکاچ، ۱۳۸۸: ۴۴). رمان تاریخی چگونگی استحاله حقیقت گذشته را به تصویر می‌کشد و این حقیقت از تحول ناموزون و پرفراز و نشیب زندگی عمومی برانگیخته می‌شود (همان: ۵۰۰). رمان تاریخی، از اندیشه‌های نویسنده در شکل دادن به سرنوشت ایده‌ها، بر مبنای زندگی واقعی و توصیف واقع‌گرایانه ذات این فرایند، ارزیابی و بررسی آن، سخن می‌گوید (لوکاچ، ۱۳۹۷: ۸۰) و به این مطلب می‌رسد که رمان روایتی درون‌زا را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا بستر داستان تاریخی چنان است که شخصیت یا شخصیت‌هایی که نماینده معنوی روح‌های یک جامعه‌اند، می‌روند تا خود را بیابند، به اثبات برسانند، آزمایش شوند، ماجراجویی کنند و در نتیجه با اثبات خویش، ذات و هویت خود را کشف کنند یا بسازند (همان: ۸۵). رمان تاریخی، زمانی است که ماجرای آن در دوره‌ای تاریخی می‌گذرد. این دوره بیشتر مربوط به سال‌های پیش از نگارش داستان و اغلب یکی دو نسل پیش و گاه چند سده پیش‌تر است. کسی که رمان تاریخی می‌نویسد تاریخ را باز می‌سازد و از روی خیال به بازآفرینی آن می‌پردازد. رمان تاریخی دوره‌ای را می‌نمایاند که در آن دو عامل فرهنگی در ستیز با یکدیگرند و یکی در حال فروافتادن و دیگری در حال برآمدن است. با این حال، در برخی رمان‌های تاریخی، مانند داستان دو شهر از چارلز دیکنز، هیچ شخصیت تاریخی وجود ندارد؛ اما نویسنده، صحنه و زمینه انقلاب کبیر فرانسه را چنان به تصویر کشیده که خواننده، شخصیت حوادث کتاب را به‌عنوان شخصیتی تاریخی می‌پذیرد. البته رمان‌های تاریخی دیگری که فاقد شخصیت تاریخی هستند یا شخصیت‌های تاریخی که حضوری حاشیه‌ای دارند، مانند: ناپلئون، در رمان جنگ و صلح از تولستوی را نیز می‌توان نام برد. نخستین رمان‌های تاریخی، ویورلی و آیوانه‌و از سروالتر اسکات اسکاتلندی (۱۷۷۱-۱۸۳۲م) است که الگوی بسیاری از رمان‌نویسان تاریخی شدند، از جمله جیمز منیمور کوپر امریکایی که تقریباً همزمان با اسکات بود و در تکوین این نوع رمان، آثاری چون: راهنمای کشتی، آخرین موهیکن‌ها، مرغزار، مسیر یاب و شکارچی گوزن، نقش بسیاری داشتند؛ از نمونه‌های بارز رمان تاریخی اروپایی و امریکایی هم می‌توان به گوژپشت نتردام و بینوایان از ویکتور هوگو، صومعه پارم از

استندال، سه تفنگدار از الکساندر دوما (پر) سالامبو از گوستاو فلوبر و جنگ و صلح تولستوی اشاره کرد؛ به همین ترتیب نگارش رمان تاریخی در سده بیستم ادامه یافت؛ حتی از نیمه‌های دوم این سده، طرفداران پرشماری بر آثاری چون: پتر اول از الکسی تولستوی، جنگیزخان از واسیلی یان، اورلاندو و گرفتار ویرجینیا وولف و... پیدا کردند (انوشه: ۱۳۸۱: ۶۵۲-۶۵۳).

رمان‌های تاریخی را از یک سو می‌توان بر پایه نوع استفاده‌ای که نویسنده از آن تاریخ می‌کند به دو دسته تقسیم کرد: ۱- رمان سنتی که از تاریخ به‌عنوان زمینه‌ای برای حوادث مهیج و یا ماجراهای عاشقانه استفاده می‌کند؛ ۲- رمان شخصیت، در این رمان، هدف نویسنده بیشتر ارائه و نمایش اشخاص است تا مکان، زمان و دوره تاریخی. نمونه این رمان، داغ‌ننگ هاوئورن است. از سوی دیگر، رمان تاریخی را برحسب نگرش نویسندگان آن‌ها می‌توان به رمان‌های تاریخی ذهنی و رمان‌های تاریخی واقع‌گرا یا علمی تقسیم کرد: ۱- رمان تاریخی ذهنی: رمان‌نویس در این نوع رمان از حوادث تاریخی استفاده می‌کند، در واقع در این نوع رمان، شیوه‌های ذهنی آن رویدادها را تحلیل و بررسی می‌کند؛ به این معنی که او ادله ذهنی را بر رویدادهای تاریخی بیان می‌کند، مانند: رمان بر باد رفته از مارگارت میچل؛ ۲- رمان تاریخی واقع‌گرا یا علمی؛ رمان‌نویس در این نوع رمان، زندگی خانواده‌ای را به‌عنوان نماینده‌ای از کل جامعه به نمایش می‌گذارد و آن‌ها را در پیوند تنگاتنگ با رویداد تاریخی و اجتماعی مورد کندو کاو قرار می‌دهد، مانند: جنگ و صلح تولستوی که خانواده راستوف را در قالب نماینده کل جامعه روسیه در سده هجدهم قرار داده است (مدرسی، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۸۰).

قاسم‌زاده، خدادادی و محمدی فشارکی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «رمان تاریخی، تاریخ یا رمان؟ شکل‌شناسی و بررسی ساختار روایی در رمان تاریخی» به بررسی و تحلیل رمان تاریخی از دیدگاه‌های گوناگون پرداخته‌اند و آن را به‌مثابه رمانی تاریخی در نظر گرفته‌اند که به گذشته تعلق دارد. حاتمی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل و بررسی بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی بر مبنای دیدگاه جورج (گئورگ) لوکاج»^۱ به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های موضوعات تاریخ اجتماعی، یعنی رمان تاریخی پرداخته است. در این مقاله شرح داده شده که رمان تاریخی یکی از مهم‌ترین حلقه‌های پیونددهنده تاریخ و ادبیات است و تاریخ اجتماعی را در خود بازنمایی می‌کند. نویسنده مقاله تلاش کرده تا در این مقاله از منظر لوکاج که از اندک پیشگامان و مورد توجه‌ترین جامعه‌شناس این دیدگاه است، چگونگی این بازنمایی را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. نویسنده این مقاله رویکردهای لوکاج در تاریخ‌گرایی را به‌صورتی گذرا و محدود برشمرده و آن‌ها را بیشتر برای آشنایی مخاطب با

چنین موضوعی توضیح می‌دهد. سنجولی و شاهگلی (۱۴۰۰) در مقاله «بررسی ساختار رمان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا» ساختار عاشقانه تاریخی این داستان را که به دوره مغولان تعلق دارد، از این دیدگاه بررسی کرده است. در مقاله دیگری، با عنوان «سیمای پادشاه و شاهزادگان قاجاری در رمان تاریخی آقامحمدخان قاجار» (۱۴۰۰) حاتمی، چهره شخصیت‌های داستان را بر پایه چهره تاریخی مورد بحث و بررسی قرار داده است. ایزدی و نجاریان (۱۴۰۰) در مقاله «واکاوی نمودهایی از روایت تاریخ جایگزین در رمان تاریخی شاه بی‌شین»، جایگزینی را به دوشیوه: ۱- حوادث؛ ۲- در شخصیت تاریخی، مورد بحث و بررسی قرار داده است. در مقاله «تبیین جایگاه و عملکرد یادگفتمانی رمان تاریخی دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک» از فسایی، خجسته و سراج (۱۴۰۲)، گفتمان صورت گرفته در این اثر را فریاد اعتراضی نسبت به تثبیت، بسط و گسترش نظام سرمایه‌داری جهانی که در قرن نوزدهم به آرامی در جهان گسترانیده شده است، می‌داند.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

رمان تاریخی در زمان و مکان مشخصی سعی بر روشنگری و عینیت‌بخشیدن به ساختارهای شکل گرفته در ایدئولوژی‌های خواهان تحول و یا پایداری بر تحول دارد. این مبحث با بستری کارکردگرایانه در ادبیات می‌کوشد از دریچه نگاهی جامعه‌شناسانه بر تاریخ، خط فکری توده‌های جامعه را رهبری و هدایت کند. در این پژوهش برآنیم، این اثر را که موضوع آن جریان‌سازی نوین اتحاد جماهیر شوروی است، به روش اسنادی - کیفی مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم تا به این پرسش پاسخ دهیم که تجلی دیدگاه‌های رمان تاریخی لوکاج و آدورنو در این رمان چگونه است؟

۱-۲. روش پژوهش و چارچوب نظری

رمان تاریخی بین تاریخ و ادبیات قرار گرفته و می‌تواند وقایع را با نشاط و تحرک بیشتری بدون جدیت گزارش صرفاً تاریخی روایت کند، توضیح دهد و گذشته را احیا کند یا می‌تواند شخصیت‌های اصلی یک دوره یا جامعه را بشکافد و در یک کلام، به درون آن‌ها راه یابد. در رمان تاریخی، تاریخ و ادبیات دست در دست یکدیگر پیش می‌روند و در نتیجه قرار گرفتن یکی در دیگری، گفت‌وگویی سازنده و در عین حال لذت‌بخش بین گذشته و حال شکل می‌گیرد که تجربه گذشته را به‌روز می‌کند. رمان تاریخی، نه تنها دعوتی است به سوی تاریخ، بلکه دعوتی برای گسترش شناخت ما از گذشته است (ایندورین، ۱۳۸۹: ۳۰ به نقل از حاتمی، ۱۳۹۸: ۴۹) و با سیر در آفاق بشری، روایت‌گر فراز و

فرودهای جامعه‌ای می‌شود که خواهان تحول‌های بنیادین است. انسانی که روحی تاریخ‌نگر و عبرت‌بین دارد، به وسیله همزادپنداری با جهان داستان به جهت انطباق پیدا کردن آن با خواسته‌های او و آحاد جامعه تحت تأثیر رمان تاریخی قرار گرفته، راه و روش خود را برای دستیابی به آرمان‌های داستان، در دنیای واقعی دنبال می‌کند؛ زیرا گذشته در قالب داستانی عبرت‌آموز برای آینده، مدام در حال تکرار بوده، به همین دلیل انسان فطرتاً می‌داند که اسیر زمانی شده که از سه بُعد پیشروی می‌کند و پیوسته در حال تغییر و کنش است. به همین دلیل انسان به فکر استفاده ابزاری از آن می‌افتد، زمانی که زبان پا به ورطه تاریخ نهاد، صاحبان و انحصارکنندگان آن جادوگرها و کشیش‌ها بودند. منوال بر آن بود که هر کسی در تاریخ ابداعی آن‌ها خللی وارد می‌کرد، به واسطه قدرت‌های فرازمینی، قربانی قدرت‌های زمینی می‌شد که از رکن‌های مهم جامعه بودند. آنچه ابتدایی‌تر از آن است، تاریکی و ناپیدایی ترسناک از تاریخ است که آن را مقدس می‌شمردند (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۹۹: ۴۳).

تاریخچه رمان تاریخی را شاید بتوان به اندازه تمدن چین و هند دانست و شاید به قرون وسطا و به تأملی تخصصی‌تر به قرن هفده و هجده میلادی بسط داد که در اثرهای به جا مانده از آن دوره، تنها لباس و پوشش‌ها تا حدی تاریخی شده بودند و در آن تألیف‌ها عمقی از تاریخ در روان شخصیت‌ها، آداب، رسوم و بستر داستان، نمودی نداشت. به‌طور رسمی و آشکار باید گفت که رمان تاریخی در آغاز قرن نوزدهم حدود زمان سقوط ناپلئون به وجود آمد؛ البته اگر بخواهیم می‌توانیم اقتباس‌های قرون وسطایی از تاریخ کلاسیک یا اسطوره را «اشکال اولیه» رمان تاریخی قلمداد کنیم و همان‌گونه که گفته شد، حتی باز عقب‌تر رویم و به هند و چین برسیم، خواهیم دید که مشهورترین رمان تاریخی قرن هیجدهم، یعنی *قلعه اوترانتو* اثر والپول است که به تاریخ نمی‌پردازد؛ فقط لباس و جنبه عجیب و نامرسوم محیط را ترسیم می‌کند. به‌همین ترتیب رمان‌های تاریخی پیش از والتر اسکات دقیقاً فاقد آن چیزی است که ویژه تاریخی است؛ بدین معنی که خصیوصیات شخصیت‌ها در این آثار ناشی از ویژگی تاریخی عصرشان نیستند (لوکاج، ۱۳۸۸: ۳۳). رمان تاریخی را به لحاظ کشف ایدئولوژیکی و مبنای اجتماعی باید در پیش و پس انقلاب فرانسه جست‌وجو کرد، به این دلیل که تاریخ‌نویسی عصر روشنگری، در جریان اصلی‌اش بستر و راه‌حلی برای اعلام ایدئولوژیکی انقلاب فرانسه بود. تاریخ با واقعیت‌های خود و اثبات ضرورت‌های دگرگونی به مقابله برضد جامعه غیرعقلانی درمی‌آید و درس‌های تاریخی به شکلی اصولی برای ساخت جامعه‌ای عقلانی عرضه می‌شود. چنین است که جهان کلاسیک و گذشته برای روشنگری در نظریه و در عمل بسیار قابل اهمیت می‌شود؛ برای مثال:

جست‌وجو و تحقیق پیرامون سرنگونی دولت‌های گذشته می‌تواند کلیدی باشد برای بازگشایی درهای نوین جامعه آینده (لوکاج، ۱۳۸۸: ۳۵). آینده‌ای که بشر ابن‌الوقت آن را در گذشته می‌سازد، تا آینده را آن طوری که می‌خواهد، تحویل بگیرد. به همین دلیل است که رمان تاریخی، نه تنها به صورتی متمرکز و دقیق به بُعدهای فناپذیر توجه‌ای ویژه کرده؛ بلکه در تکامل خود به زمان، مکان و به شرایط اجتماعی توجه بیشتری کرد و ابزارهای بیان ادبی رئالیستی را برای القای همین ویژگی‌های مکانی و زمانی (یعنی تاریخی) مردم و شرایط زندگی آن‌ها آفرید؛ اما این امر، مثل مورد استوارت در علم اقتصاد، حاصل غریزه‌ای رئالیستی بود و ربطی به تأثیر فهم روشن تاریخ در حکم فرایند و تاریخ به‌سان پیش انضمامی زمان حال نداشت. تنها طی مرحله آخر دوران روشنگری است که مسأله بازتاب هنری اعصار گذشته به مسأله اصلی ادبیات تبدیل می‌شود. رابطه نویسنده و تاریخ در این دوره با روح فلسفه روشنگری منطبق می‌شود (لوکاج، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۷)؛ اما به مرور، تجربه‌های تاریخی با علم گره می‌خورند و به واسطه تشابه‌های جهانی، دنیاگیر می‌شوند. این حس‌ها در آن‌ها رو به افزونی می‌رود، بدین معنی که: ۱. تاریخ وجود دارد؛ ۲. تاریخ فرایندی پیاپی از استحاله‌هاست و در آخر بر زندگی تمامی انسان‌ها تأثیری مستقیم خواهد گذاشت (همان: ۳۹). در هنر، بدون شک رمان تاریخی مهم‌ترین عامل خنثی‌نمایی ایدئولوژیک می‌باشد. از طریق فرایند تبدیل‌شدن تاریخ به نوعی تبلیغ در رمان تاریخی رشد می‌کند؛ تبلیغی که بیان می‌کند: جنگ مجزا و منفرد نیست؛ جنگ اتفاقی اجتماعی است که پیش‌فرض‌ها و شرایط آن را، تاریخ آشکار می‌گرداند (همان: ۴۰).

۱-۳. معرفی نویسنده و خلاصه داستان

آلکسی نیکولایویچ تولستوی^۱ (۱۸۸۳-۱۹۴۵)، نویسنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس که از سال ۱۹۳۹ عضو آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی شد. گرایش آلکسی تولستوی در شعر به فضای سمبولیک و در داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی دیدگاهی رئالیستی داشت. او از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ در نقش خبرنگار جنگی بارها عازم جبهه‌های جنگ شده، به فرانسه و انگلیس نیز سفر کرده بود. او در سال ۱۹۱۹ به علت مخالفت و دشمنی با انقلاب شوروی در آغاز، به فرانسه، سپس به انگلیس مهاجرت کرد و به انجمن‌های سفید روسیه ملحق شد؛ اما از طرفی به دلیل جهان‌بینی عمیق انسانی، اخلاقی و میهن‌پرستی دیرین و تاریخی از این محافل دور شد و در سال ۱۹۲۳ به روسیه بازگشت. او همه

1. Aleksey Nikolayevich Tolstoy

زندگانی خویش را در پرده برداری از جنبه‌های گوناگون زیست طبقه اشرافی و بورژوازی روسیه سپری کرد، طبقه‌ای که خود او از همان طبقه برخاسته بود و بر دیدگاه‌های درونی‌شده آن و سبک‌های ظاهریش احاطه کامل داشت. او که برآمده از طبقه‌ی بورژوا بود و آشنایی کامل به این سبک زندگی داشت، بستری را برای شناخت توده مردم از نوع رفتار بورژواها، درخواست‌ها و روحیه‌هایی که دارند، به وجود آورد. آلکسی تولستوی بعد از یافتن جایگاه خود در انقلاب و بازگشت به روسیه، تلاش زیادی برای تثبیت و ساخت ایدئولوژی‌های بنیادین انقلاب پرولتاریایی کرد که رمان بزرگ و سه جلدی گذر از رنج‌ها نتیجه همین همت و تلاش اوست که بر پایه زندگی پرفراز و نشیب مردم روسیه از سال ۱۹۱۴-۱۹۱۹ بنا شده است. تریلوژی رئالیستی این اثر، شامل سه کتاب به نام‌های دو خواهر (جلد اول)، سال هجده (جلد دوم) و صبح تیره (جلد سوم) است که در طول بیست سال رنج از ۱۹۲۲-۱۹۴۱ نوشته شده است. این رمان، نمایان‌گر تجربه‌های دردناک جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و همچنین جنگ‌های داخلی روسیه است و از کم‌نظیرترین رمان‌هایی است که نه تنها از منظر تربیت‌شدگان نظام سوسیال دموکراسی روسیه، بلکه طبق جهان‌بینی اشراف‌زاده‌ای از جبهه سفیدها نیز به رشته تحریر درآمده است. هرچند آلکسی تولستوی، نویسنده و هنرمندی است که ابتدا با انقلاب شوروی مخالفت داشت و با آن به مقابله برخاست؛ اما به تناوب و در اثر لمس نتیجه‌های عینی و رئال آن، از هواداران و تلاشگران انقلاب شده، به توده مردمی پیوست. این رمان نمایان‌گر زندگی و فراز و نشیب عمر چهار روشنگر به نام‌های داشا، کاتیا، تلگین و روشچین در زمان قبل از انقلاب و همراه با انقلاب و تغییر زندگی اجتماع است. حیرت و تلاطم روشنفکران از یک سو، دراماتیسیم مبارزه طبقاتی را و از سوی دیگر، تغییر سنت‌ها و سبک زندگی اجتماع بزرگ روسیه‌ای که در حال استحاله تاریخی و بی‌سابقه است به نوعی دقیق و واضح نشان می‌دهد. تم اصلی این رمان سه جلدی بازگشت به اصل وجودی انسانی و خویش است که بستر انقلاب و سنت‌های سرزمین مادری آن را می‌پروراند. نویسنده از جنگ توده‌ای و فراگیر برای خلق مضمون‌هایی همچون رنج، عشق، حماسه، رشد و مهم‌تر از همه انسان استفاده‌ای کاربردی کرده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. پیوند تاریخ و رمان

تولستوی، بی‌پرده در حال اعتراف است که قصد دارد برای تاریخ‌سازی زمان معاصر خود اقدام

کند. او مانند لوکاج اعتقاد دارد که زندگی را باید واضح توصیف کرد. زمان جنگ، زمان در پس پرده سخن گفتن نیست. هنر این بار باید به خدمت ایدئولوژی دربیاید. هنر باید رسانه‌ی روشنگری باشد و حقیقت ذهنی را به عینیت تبدیل کند. هنری که از فطرت انسانی و انقلابی دور بشود و رنگ و لعاب تبلیغ بر خود بگیرد دیگر ذات خود را از دست می‌دهد و چیزی جز صورت باقی نمی‌ماند (آدورنو، ۱۳۹۸: ۳۸).

«...اما هنر... هنر... اوف! شما هنوز خوششان می‌آید که با این گونه مفاهیم خود را غلغلک بدهید؟ به پیرامونتان، به زیر پایتان نگاه کنید! شما کفش امریکایی به پا دارید. پس زنده‌باد کفش امریکایی. یک اتومبیل آلبالویی رنگ، چهار حلقه لاستیک نو، یک پیت بنزین و ساعتی یکصد و بیست کیلومتر سرعت - این است هنر! این همان چیزی است که اشتهای مرا برای بلعیدن فاصله برمی‌انگیزد. یک آفیش مصور دوازده متری با تصویر جوانی خوش‌پوش که یک کلاه ملون به درخشندگی خورشید بر سر دارد - این هم یک هنر دیگر!» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۵).

تولستوی در طول این اثر سعی می‌کند کوچک‌ترین مطلب را عین حقیقت و یا نزدیک به حقیقت بیان کند. عینیت و تصویرسازی به علت ساده و رک گویی نویسنده در این اثر هویداست. او قصد دارد همه چیز را شفاف عنوان کند تا ابهام‌های گوناگون باعث تحریف اثرش نشود و به‌طور مستقیم بر ذهن مخاطب تأثیر بگذارد. او با این روش در حال القای حس جهان‌نگری و نمایاندن سرعت تغییر جهان است، در حقیقت نوع رئالیسم انتخابی تولستوی بدان گونه است که همه چیز به واقعیت تبدیل شده و تنها یک قدم مانده که مخاطب آن را دریافت کند. این بدین معناست که تمامی سدها برای رسیدن به مخاطب رفع شده و تنها کار مهم این است که مخاطب اثر را بخواند تا محتوی آن را دریافت کند:

«... همین که به خیابان می‌روی آدم‌هایی را می‌بینی که دیوانه‌وار به این طرف و آن طرف سگدو می‌زنند... شب‌ها هم نور خیره‌کننده چراغ‌ها و هیاهو و تابلوهای نورانی... همه چیز می‌گردد و می‌چرخد... به هر جا که نگاه می‌کنی آدم موج می‌زند... بهبودگی مطلق!... بله آقا چنین است مسکو... و از همین شهر است که سرزمین ما آغاز می‌شود!... من که این همه سگدو و تقلا را بی‌معنی و جهنمی می‌دانم...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۳۳۴).

در جایی دیگر می‌گوید:

«صدای هیجان‌زده‌ای بانگ زد: - رفقا! رفقا، متفرق نشوید! و مردی رنگ پریده و آشفته‌حال که کلاه بزرگی بر سر داشت و یقه کت خوش‌دوختش در زیر ریش سیاه

ژولیده‌اش با یک سنجاق قفلی به هم آمده بود، در پشت سر تلگین روی تل چدن زنگ‌زده پرید، مشت‌های گره کرده‌اش را بلند کرد و با صدایی که به نعره می‌مانست ادامه داد:

- رفقا، به هیچ‌وجه متفرق نشوید. ما اطلاع موثق داریم که قزاق‌ها از تیراندازی کردن خودداری کرده‌اند. هم‌اکنون هیئت مدیره کارخانه از طریق اشخاص ثالث با کمیته اعتصاب وارد مذاکره شده است. گذشته از این کارگران راه‌آهن هم، صحبت اعتصاب عمومی را پیش کشیده‌اند» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۲۸-۱۲۹).

اگر در پارگراف‌های ابتدایی داستان دقت کنیم، نویسنده بعد از به تصویر کشیدن، فضای جنگ‌زده و انقلابی روسیه، مانیفست یا مرام‌نامه خود را تشریح می‌کند. او در ابتدا بحث زمان و تاریخ را پیش می‌کشد و مانند لوکاج از تاریخ‌نگاری صرف و غوطه‌ور شدن در تاریخ به خاطر رهایی و فرار از حال، برائت می‌جوید و از تاریخ‌نگاری به سبک کلاسیسیم عبور می‌کند و آشکارا به تاریخ‌سازی جدید می‌پردازد، در واقع به نوعی در حال اظهار این موضوع است که چرا به دنبال تاریخ خیلی دوری به اندازه قدمت ونوس میاوس نرفته است؟

«ما فراموشی مطلق می‌خواهیم! کافی است! می‌گوییم که «به گذشته‌ها پشت کنی!» در پشت سرمان که را داریم؟ ونوس میاوس را؟ ولی مگر ونوس قادر است شکم‌ها را سیر کند؟ مگر می‌تواند موهای سرم را برویاند؟ هیچ سر در نمی‌آورم که این نعره سنگی به چه دردم می‌خورد!...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۴).

۲-۲. پیوند تاریخ و جامعه در رمان

این داستان، از همان آغاز جلد اول به توصیف فضای فرهنگی و هنری جامعه روسیه می‌پردازد و حال‌وهوای طبقه بورژوا را وصف می‌کند. تولستوی به وضوح، در پی ترسیم فضای جامعه به واسطه تاریخ، هنر و جامعه‌شناسی است. خروجی این ترسیم‌ها، رئالیسمی با تمام شاخص‌های کامل است؛ همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، او به لحاظ رک‌گویی و بی‌پرده سخن گفتن بی‌نظیر است و داعیه آن را دارد که به واسطه هنر بتواند ایدئولوژی خود را دقیق‌تر تشریح کند. رئالیسم، سلاح انتقادی اوست و آدورنو، اگر نگوییم بزرگ‌ترین پرچم‌دار، بلکه باید بگوییم از پرچم‌داران بزرگ مکتب انتقادی است که به این مسأله دقتی ویژه دارد. او بر آن است که کنایه‌های آثار هنری با سیاست، توانایی همسویی دارند، همچنین می‌گوید: هنری که «نفرتش از حریف نبرد» آشتی‌ناپذیرتر از آن است که مجاز باشد ظاهر را با دادن کوچک‌ترین امتیازی به هر نوع رئالیسم زیبا، با قبول آن‌چه ظاهر به نمایش می‌گذارد،

تأیید کند (آدورنو، ۱۳۹۸: ۵۷). از این رو، می‌توان گفت که انتقاد و رئالیسم باهم پیوندی عمیق دارند. اگر نگاه عمیق‌تری داشته باشیم، تاریخ برای رئالیسم و انتقاد به مانند تیری می‌ماند تا در جان مخاطب بنشیند. یعنی اینکه انتقاد و رئالیسم بستری هستند، برای انتقال و شکل دادن تاریخ. تاریخ محتواست و با محتوای دیگری به نام ایدئولوژی مخلوط می‌شود تا به وسیله هنر وارد ذهن جامعه بشود. این هوشیاری نویسنده داستان بلند سه جلدی *گذر از رنج‌هاست* که این گونه ابراز می‌کند و بیان می‌کند که از اثر چه می‌خواهد. همان‌گونه که آدورنو و لوکاچ تبیین می‌کنند، مباحث اصلی اجتماعی که عمده آن زیرمجموعه تظلم‌خواهی طبقه پرولتاریا از جامعه بورژوازی است. تولستوی با بهره‌گیری از جهان‌بینی تاریخی اجتماعی لوکاچ و همچنین نگاه انتقادی و روشنگرانه تئودور آدورنو در قالب و فرم رئالیسم سعی داشته، شخصیت‌پردازی‌های اصلی و فرعی خود را به نحوی انجام دهد که هر کدام نماینده قشر و یا قشرهایی از جامعه باشند، این رویکرد سبب همزادپنداری جامعه با اثر می‌شود. سپس او توسط همین شخصیت‌ها، ضعف و مطالبه‌های قشرهای مختلف را بیان می‌کند، پس باید توجه داشت که رجوع به تاریخ و جامعه‌شناسی با استفاده از بستر هنر، این قدرت را به هنرمند می‌دهد که مطالبه‌گری را داشته باشند که نتیجه‌اش روشنگری برای جامعه است. مبارزه با شیء‌وارگی، انحصارطلبی، وابستگی، ناامیدی، یأس و ترس، فقر فرهنگی و اقتصادی و... از نمونه‌هایی است که تولستوی سعی کرده آن‌ها را بیان کند؛ همین ویژگی اثرش را همسو با دیدگاه‌های گئورگ لوکاچ و تئودور آدورنو قرار می‌دهد:

«آدم عجیبی هستی، اگر جنگی نبود، تو یک بازاری مرفه تمام عیار می‌شدی. یک زن خوب و دوتا بچه خوب و یک دستگاه گرامافن... آخر آمده‌ای توی ارتش سرخ که چه بکنی؟ مرد حسابی، می‌کشنت... ساپوژکف چشم‌هایش را در پشت شیشه‌های تار عینک پرسی‌اش تنگ کرد و گفت:

- ولی مرا به دفعه هم که توی دیگ بجوشانند باز نمی‌توانند کمونیستم کنند... - سرگی سرگی یویچ، اگر یکی از ما عجیب و غریب باشد، تویی نه من... به هیچ وجه. می‌دانی، مغز من دیالکتیکی نیست... از تبار وحشیانم، همیشه خدا یک چشمم به جنگل است. هوم! پس معتقدی که من آدم عجیب و غریبی هستم، ها؟ لیخندی، ظاهراً با احساس رضایت خاطر زد و اضافه کرد: - از اکتبر به این طرف دارم در راه حکومت شوروی می‌جنگم. هوم! بینم تا حالا کارهای کروپوتکین را خوانده‌ای؟ - نه، نخوانده‌ام... پیدا است که نخوانده‌ای... دلم گرفته است، برادر... دنیای بورژوازی تا دلت بخواد پست و ملال‌انگیز است... پیروز که بشویم دنیای کمونیستی هم ملال‌آور و بی‌مضمون و نیکوختل خواهد بود؛ ولی در عوض

کروپوتکین، پیر جالبی است: شعر، امید، تخیل، جامعه غیرطبقه‌ای. با تربیت‌ترین پیر دنیاست، می‌گوید: به مردم آزادی آنارشیستی بدهید، مراکز بدی‌ها و پلییدی‌های جهان و به عبارت دیگر شهرهای بزرگ را منهدم کنید تا بشریت بی‌طبقه، بهشت روستایی را در زمین بر پا کند؛ زیرا بزرگ‌ترین محرک انسان، عشق او به هم‌نوع است... ها ها ها!...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۶۳-۱۶۲).

در جای دیگر آمده است:

«بورژوازی دنیا را پیش از آنکه فرصت کند و جان بگیرد، باید نغله کرد... برادرهای تنی‌مان یعنی کلیه زحمت‌کشان دنیا، با... ر... روس‌ها (این کلمه را با تأکید و افتخار ادا می‌کرد) هم‌دردی می‌کنند... آن‌ها فقط منتظرند که ما کلک انگل‌های مملکت‌مان را بکنیم و بعد راه بیفتیم و در جنگ طبقه‌ای‌شان یار و یاورشان شویم. خیال نمی‌کنم این مطلب به توضیح بیشتری احتیاج داشته باشد... سرباز ر... روس شجاع‌ترین سرباز دنیاست؛ ولی از این لحاظ هیچ‌کس به پای ملوان ناوگان سرخ نمی‌رسد. بنابراین تمام بخت‌های پیروزی در دست‌های ماست. فهمیدید، بچه‌ها؟ حرف من حساب است، عین دودوتا چهارتاست... امروز در حومه سامارا می‌جنگیم؛ ولی بعد از مدتی کوتاه، جنگ در تمام قاره‌ها مغلوبه خواهد شد...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۳۷۸).

تولستوی، توانسته رنج‌دیدگی و طاق‌شدن طاقت جامعه ستم‌دیده را با همه دلواپسی طیف‌های گوناگون مردمی به خوبی تصویر بکشد. او می‌داند برای جلوگیری از رمان تاریخی نقش مردم باید در رمان پررنگ باشد تا نه تنها تأثیر آن بیشتر شود، بلکه هم‌زادپنداری مخاطب را فرا گیرد. او از فضای فرهنگی و هنری روسیه تزاری شروع کرده، به‌طور حتم قابل تأمل است. فرهنگ و هنر نمود تفکر و زیست آدمیان یک جامعه و تفکر مسلط بر آن‌ها هستند. تولستوی وارد فضای انتقاد از جامعه شده، این مطلب همان نکته‌ای است که آدورنو بارها به آن اشاره کرده است. نکته اصلی آن است که هنرمند آن‌چه را که زیست کرده، باید برای جامعه‌ای که در آن زندگی کرده، خلق کند. او بر درک از محیط جامعه و سوژه تأکید دارد و می‌گوید: «این هنر عاری از رؤیای مخصوص توده‌ها همان ایده‌آلیسم خیال‌بافی را تحقق می‌بخشد که زیاده از حد در جهت ایده‌آلیسم^۳ انتقادی پیش رفت» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۹۹: ۱۷۹).

۳-۲. قهرمان در پیکره جامعه در رمان تاریخی

لوکاج اعتقاد دارد که فرم با زبان، شخصیت‌پردازی و بیش از همه با نوع نگرش نویسنده ارتباط

دارد و این موارد هستند که فرم را می‌سازند و چارچوب را برای نویسنده شکل می‌دهند (لوکاچ، ۱۳۹۷: ۷۰-۶۶).

داشا شخصیت اصلی داستان است که نویسنده، او را ابتدا در قالب شخصیتی خشتی و نظاره‌گر در داستان معرفی می‌کند، او شروع به کالبدشکافی شخصیت یخزده‌ی داشا می‌کند. شخصیتی که دچار سردرگمی است، او همان قهرمانی است که در نظر لوکاچ وجود دارد. داشا و سه شخصیت اصلی همراه او نماینده‌ی قشرهایی از جامعه‌اند؛ اما شخصیت ایستا و ترس از حرکت در داشا به‌خوبی قابل دریافت است، او به‌عنوان نماد یک انسان و دانشجوی حقوق منفعل است که حیطة فکری عمیقی ندارد و فضای یأس‌آلود دوران تزاری او را به‌طور ناخودآگاه منزوی و بی‌مصرف کرده‌است - به شکلی که نمی‌تواند هیچ آینده‌ای را تصور کند - به واسطه‌ی آشنایی با مهندسی پویا، جهان‌نگر و عمیق به نام تلگین روند رشد فراگیری، نگرش و در نهایت تأثیرگذاری بر دیگران را طی کرده، خود را پیدا می‌کند. عشق داشای زیباروی که عاشقان زیادی در داستان دارد، نسبت به تلگین و عشق تلگین نسبت به او، فراز و فرودهای بسیاری سپری می‌کند؛ اما به واسطه‌ی رشد داشا از لحاظ ایدئولوژی و فهم، انسانی اجتماعی می‌شود که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و عشق در این رمان بستری عمیق می‌شود برای همراهی و هم‌پایی، جهت رسیدن به آرمان جمعی. داشا در داستان از فردی دمدمی مزاج که نمی‌داند چه باید بکند به مرور تبدیل به یک عضو ارتش سرخ می‌شود و در قسمت فرهنگی خدمت می‌کند. در خلال داستان او برای عشقش جلوی ایدئولوژی پدرش می‌ایستد و از تلگین و طرز تفکر او دفاع می‌کند. البته می‌توان گفت که هر چهار شخصیت اصلی داستان ویژگی این نوع قهرمانی را دارند؛ اما شخصیت داشا به مراتب سیر قهرمان‌شدن را بسیار عمیق‌تر از سه شخصیت دیگر طی می‌کند و آفاق بسیار بیشتری را پشت سر می‌گذارد:

«زندگی برای دختری نوزده ساله، آن هم دختری به قدر کافی باهوش، دختری که به سبب نوعی اعتقاد ابلهانه به پاکدامنی و تقدس... بیش از حد لازم سخت‌گیری می‌کند، راستی که دشوار است» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۴).

تلگین، در نقش یک فرد آزادی‌خواه و روشن‌فکر با کم‌ترین هیجان‌ها با دیدی سازنده از جنگ جهانی اول تا جنگ‌های داخلی جان‌فشانی می‌کند. او که به‌عنوان یک مهندس مشغول کار است، کار خود را رها می‌کند و یک نظامی صرف می‌شود. در جنگ جهانی اول اسیر می‌شود و بعد از مدتی فرار می‌کند. در جنگ‌های داخلی فرمانده‌ای متوسط در مبارزه‌هاست و به نحو تمام و کمال آنچه را که به

وی دستور می‌دهند، اجرا می‌کند. عشق تلگین به داشا مثال‌زدنی است؛ اما ایمان او به آرمان‌هایش همواره او را از داشا در هر برهه‌ای دور می‌کند و اجازه نمی‌دهد که تا رسیدن به آن‌ها از پای بنشیند. تولستوی در عاشقانه‌های داشا و تلگین، شخصیت تلگین را هم‌چون معلمی در نظر می‌گیرد که راه و زندگی و آزادانه زیستن را به شخصیت منفعلی همانند داشا تعلیم می‌دهد:

«بله داشا، با واسیلی روبلف حرف زدم و او کلی کمکم کرد... اصلاً نمی‌توانم باور کنم که این بلشویک‌ها بیکه‌از بین برود. آدم‌هایی مثل روبلف، ریشه‌های آنها هستند، می‌فهمی؟ در واقع هم کسی به آن‌ها رأی نداده و انتخابشان نکرده‌است... تازه حکومتشان به مویی بند است. فقط در پتروگراد و مسکو و چند شهر دیگر است که مختصر قدرتی دارند... ولی مسأله کیفیت حکومت است... رگ حیاتی این حکومت، در دست آدم‌هایی چون روبلف است... عده این جور آدم‌ها در کشورمان زیاد نیست... اما آن‌ها ایمان دارند. اگر شیر یا پلنگ به جانش بیندازی یا زنده زنده توی شعله‌های آتش بسوزانیش، باز با شور و افتخار سرود «انترناسیونال» را خواهد خواند... داشا همچنان خاموش بود. تلگین آتش بخاری را هم زد و همچنان که جلو بخاری زانو زده بود ادامه داد: - منظورم را می‌فهمی؟... باید خودم را به یک طرف بچسبانم و آلا زشت است که آدم دست روی دست بگذارد و منتظر آن باشد که دیگران اوضاع را درست کنند... زشت است آدم کنار جاده بنشیند و دست‌گذاری دراز کند. من آدم سالم و تندرستی هستم. اهل خرابکاری هم نیستم... راستش را بخواهی دست‌هایم به قول معروف می‌خارند» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۰ و ۱۹).

تلگین، شخصیتی است که در داستان نسبت به توده جامعه کمتر دچار هیجان می‌شود و انسانی متفکرتر و منطقی‌تری نسبت به سایر شخصیت‌های رمان است، در حقیقت به واسطه دیالکتیک او، نه تنها فضایی رئالیستی ایجاد می‌شود، بلکه در حال ایجاد مکرر پایه‌های رئالیستی است. ذهنیت رئالیستی در تمام شخصیت‌ها و به نحوی خاص در شخصیت تلگین هویدا است. او تمام تلاش خود را می‌کند تا از ذهنیتی بنیادی و کاربردی، عینیتی ماندگار بسازد که از عینیت و دید رئالیستی فرد نشأت می‌گیرد.

او از تپه‌ای که نماد رنج‌ها و سختی‌های جامعه پرولتاریایی^۱ روسیه است، بالا می‌رود و روندگی و جوش و خروش این رود پر تلاطم و عمیق را برانداز می‌کند. او جهان‌بینی وسیع‌تری نسبت به دیگران

دارد که مد نظر آدورنو است. از نظر او «در جامعه باید عده‌ای حضور داشته باشند که نگاهی والاتر و بالاتر داشته باشند»، این دیدگاه آدورنو و لوکاخ به‌خوبی در نمونه‌ای از گذر از رنج‌ها هویدا است. روشنگری‌های روشنفکرانه و نوع دید آن‌ها نکته‌ای است که تولستوی می‌خواهد به ذهن مخاطب القا کند:

«امروز، ما شاهد تجلی قدرت و زیبایی خشم ملت بودیم. ذکر این مطلب که حتی یک بطری از شراب‌های سردابۀ سفارت آلمان نوشیده نشد، در خور اهمیت است: مردم ما تمام بطری‌ها را شکستند و شراب‌ها را به مویکا ریختند. محال است با دولت آلمان صلح کنیم. ما تا کسب پیروزی نهایی - اگرچه به قیمت قربانی‌های بسیار - به جنگ ادامه می‌دهیم. آلمان‌ها تصور می‌کردند که سرزمین روسیه را در خواب ناز خواهند یافت؛ اما ملت ما با طنین تندرآسای شعار: «میهن در خطر است!» چون تنی واحد به‌پاخواست. خشم ملت، خشمی بی‌امان خواهد بود! ما کلمۀ نیروبخش «میهن» را به وادی فراموشی سپرده بودیم، لیکن نخستین شلیک توپخانه دشمن، آن را با تمام زیبایی بکر و دست نخورده‌اش در ذهن ما زنده کرد و قلب‌هایمان با حروفی آتشین به تالو درآورد...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

تولستوی به‌خوبی نشان‌دهنده حالت مبهوتی قشری است که خود بسیاری از رویدادها را پیش‌بینی کرده و حالا که در گذر انتقال از ذهنیت به عینیت قرار گرفته‌اند، باز هم هضم ماجرا برای قشر تظلم‌خواه سخت است؛ اما تولستوی در ترسیم برخی از چهره‌ها و افراد جامعه از هنر نمادگرایی بهره می‌برد و با استفاده نمادین از خوک‌ها به جهت ویژگی آن‌ها زیست حیوان‌گونه برخی از انسان‌ها را به تصویر می‌کشد، خوک‌ها در این اثر نماینده طیفی از جامعه‌اند که تولستوی با رویکردی انتقادی در این اثر با آن‌ها برخورد می‌کند:

«آرنولد چشم‌های خود را بست، تنش مورمور شده بود. چه کلماتی که ناچار شده بود روی کاغذ بیاورد! با آنچه که دو هفته پیش نوشته بود کم‌ترین وجه تشابهی نداشت. آن روز او از طرف روزنامه مأموریت یافته بود از سرگرمی‌های تابستانی مردم، مقاله و گزارشی تهیه کند. یادش آمد که روی صحنه کاباره «یوفه» مردی خود را به شکل خوک درآورده بود و چنین می‌خواند: «من بچه خوکم و نیست شرمم، من بچه خوکم و به خویش می‌بالم، مامان جونم خوک بود و من، به مامانم رفته‌ام» آنگاه در حالی که جوهر قلمش روی کاغذ پخش می‌شد به نوشتن ادامه داد: «اکنون ما به عصر قهرمانی وارد می‌شویم. سالیان دراز هیچ کاری جز زنده‌زنده پوسیدن انجام نمی‌دادیم. جنگ وسیله تطهیر ماست!» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۸۳ - ۱۸۲).

لوکاج تأکید دارد که رمان تاریخی باید حاوی گفتارهای مردم و نشان‌دهندهٔ بینش آن‌ها در تاریخ مذکور باشد و به هیچ‌وجه نباید این ویژگی به نوعی تصنعی ظاهر شود و برای رفع تکلیف نویسنده صورت گیرد. آلکسی تولستوی این مهم را درک کرده و می‌داند که برای برقراری ارتباط با تودهٔ مردم باید این اتفاق را رقم بزند تا هم از جنبهٔ تاریخی رمان جانماند و هم نگارش رئالیستی اثرش حفظ شود. بنابراین او تمام تلاشش را می‌کند که بیشترین قشر مخاطب را به واسطهٔ همین ترفند زیرکانه جذب کند. او هر موضوعی‌ای را که به هر نسبتی با مسألهٔ اجتماع، انقلاب، تاریخ، فرهنگ و جنگ در ارتباط است، به تصویر می‌کشد تا این اطمینان را به خوانندگان اثر خود بدهد که تاریخ را به‌درستی روایت کرده و آن را سطحی تحلیل نکرده‌است.

«آرنولد» یک شخصیت گذرا و فرعی *گذر از رنج‌هاست* و این از نبوغ نویسندگی تولستوی است که توانسته شخصیت فرعی را با این ظرافت بسازد تا هرآنچه مدنظرش است با شخصیت خلق کند و سپس آن را محو کند. همان‌طور که مکتب انتقادی آدورنو می‌گوید: انسان مدام دچار لغزش می‌شود. هرچه هم این انسان جلوی لغزشش را بگیرد و آزاد باشد، بالاخره روزی دچار وسوسه شده و به سمت تبلیغ‌های طمع‌انگیز می‌رود. دلیل گرایش شخصیت آرنولد به این سمت وسوسه می‌تواند مخاطب را به لایه‌های عمیق‌تری برساند. پیش‌تر گفته شد که هر پرسوناژ نمایندهٔ یک قشر از مردم است، در نتیجه، توده‌ای از مردم درگیر حس‌هایی هستند که آرنولد نیز با آن درگیر است.

تولستوی در شخصیت کاتیا بیشتر از هر چیزی در سه فصل به دنبال رشد استقلال در وی است. کاتیا نمایندهٔ قشر و یا جامعه‌ای است که مدام وابسته به کسی است. در کتاب اول، کاتیا خواهر بزرگتر داشاست به همسر اول خود خیانت می‌کند، فردی به شدت افسرده است و به علت اصالت خانوادگی و بودن در طبقهٔ بورژوا از لحاظ مالی تأمین است؛ اما درکی از هویت و موقعیت خود ندارد و مدام به پوچی می‌گراید. تولستوی بسیار با دقت این شخصیت را پرورش داده است. لوکاج با نگاهی ژرف در رمان، پایه‌های رمان تاریخی را در پیدا کردن هویت استقلال‌خواهی جست‌وجو می‌کند. آدورنو نیز استقلال را در جامعه به دقت بررسی می‌کند، از نظر او نگاه به استقلال، نگاهی آزادی‌جویانه است. او به این موضوع در عصر مدرن می‌تازد که «انسان تنها مادامی که کار می‌کند، ارزشمند شمرده می‌شود. این جاست که مفهوم آزادی وارد می‌شود» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۹۶: ۲۹). تولستوی، شخصیت کاتیا را مرحله به مرحله جلو می‌برد و او را به استقلال روحی قابل توجهی می‌رساند. این نویسنده دربارهٔ نقطه‌ای که کاتیا به آن دست یافته، چنین می‌نویسد:

«آلکسی ایوانویچ زندگی من به خوابی بدون بیداری می‌ماند... ببینید... من یک حیوان اهلی بی‌فایده بودم... آه که چقدر دوستم داشتند- آخرش چه؟- یک کمی نفرت، یک کمی نومیدی... و وقتی که جنگ محاصره‌مان کرد، نوبت به بیداری رسید: مرگ، ویرانی، رنج، آوارگی، گرسنگی... و برای دام‌های بی‌فایده، کاری جز زوزه کشیدن و سقط‌شدن باقی نماند... من هم می‌بایست به همین سرنوشت دچار می‌شدم؛ اما وادیم نجاتم داد... او می‌گفت و من می‌کردم که عشق‌مان، شامل همه مفهوم زندگی‌ست... اما او فقط در جست‌وجوی انتقام و انهدام بود... ولی آخر او مرد مهربان و خوش‌قلبی بود... نمی‌فهمم... سرش را بلند کرد، نگاهش را به شعله فروکشیده چراغی که بالای میز قرار داشت، دوخت و همچنان ادامه داد:- وادیم کشته شد... و شما دستم را گرفتید و از زمین بلندم کردید. آلکسی در حالی که همچنان نگاهش می‌کرد، پوزخندی زد و گفت:- بلندتون کردم! مگه شما بچه گریه‌بین که از زمین بلندتون کنم؟... بله، بچه گریه بودم آلکسی ایوانویچ... اما حالا دیگر میل ندارم فقط یک بچه گریه باشم... موجودی بودم، نه مهربان، نه بدخلق، نه روسی، نه خارجی... فقط یک پری دریایی...» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

کاتیا با تجربه‌ای که به‌دست می‌آورد، به نوعی جهان‌بینی می‌رسد و متوجه می‌شود که باید به روی پای خود بایستد و مستقل باشد. آنگاه است که شخصیت‌های جامانده‌ای نظیر داشا و کاتیا یا حتی شخصیت‌های مخالفی مانند روشچین، به کل نوع زندگی و تمایل‌هایشان تغییر می‌کند. این تغییر پیامد تأثیرپذیری است؛ اما این تأثیرپذیری تقلید و ادا درآوردن صرف نیست، بلکه نگاه به راهی است که در حال اجراست و باید توسط کسی که آن را می‌پذیرد، نوآوری‌ها و همگام‌سازی‌هایی بر آن وارد کند و اگر نه زندگی تقلیدمآبانه در انتها به پوچی تبدیل خواهد شد. کاتیا مانند هر انسانی است که در بستر جامعه به بلوغ می‌رسد و کم‌کم معرفت و خودشناسی پیدا می‌کند. البته این خودشناسی و هدفمندی شامل شخصیت‌های دیگر هم می‌شود؛ اما کاتیا را به میزانی از بلوغ و فهم اجتماعی و فردی می‌رساند که استقلال خود را به هر سختی و مشتقتی به‌دست می‌آورد و او را از حالت پوچی و ایستایی به پویایی می‌رساند.

روشچین از دیگر شخصیت‌های این اثر است که دارای شخصیتی بسیار لجباز، خودرأی و عاشق‌پیشه است و سعی دارد حق را پیدا کند. روشچین برعکس داشا و کاتیا، خودش به دنبال حقیقت است و می‌رود تا جان خود را فدا کند. او مدام در حال نگاه‌کردن و تحلیل است و با خویشتن در جنگ است تا حق را پیدا کند. جنگ اصلی هر کس طبق رویکرد لوکاج با خودش است و مکتب

انتقادی اعتقاد دارد که اولین منتقد هر کسی باید خود شخص باشد. تولستوی، جنگ درونی روشچین با خودش را به رشته تحریر درآورده است و درباره اتفاق‌های درونی این شخصیت و حرف‌های او با خودش می‌نویسد:

«چهار سال است که خستگی را به همین‌گونه در می‌کنم. هزار کیلومتر راه را زیر پا گذاشته‌ام تا آدم بکشم. این امر، هم مهم است، هم پر معنا. اینکه کاتیا را رنجاندم و ترکش گفتم اهمیت کمتری دارد. فردا پس‌فرداست که به ارتش داوطلب ملحق شوم و در چنین هوای طوفانی، همین روس‌ها را بکشم. عجیب است! کاتیا می‌گوید که من مردی نجیب و مهربان هستم. عجیب است، خیلی عجیب!» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۸۱-۱۰).

تولستوی در کتاب *گذر از رنج‌ها*، تصویری پیچیده‌ای از دیمتری پوزارسکی به‌عنوان شخصیتی معیوب و درعین‌حال قهرمان ترسیم می‌کند. او در قالب مردی شجاع و دارای مهارت نظامی بالا نشان داده می‌شود؛ همچنین فردی که با شک و ناامنی دست‌وپنجه نرم می‌کند، عمیقاً به کشور و مردم آن متعهد است؛ اما گاهی مجبور به انتخاب‌های دشواری می‌شود که حس شرافت و اخلاق او را به چالش می‌کشد.

۳. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که لوکاج تأکید دارد، رمان تاریخی باید حاوی گفتارها و بینش مردم باشد و بتواند حقیقت ذهنی و تاریخی را به شکل عینی در رمان بیان کند. تولستوی جنبه‌های ذهنی و انتزاعی تاریخ دوران خود را در جای‌جای رخدادهای این اثر تاریخی، به همراه ایده‌ها و تجربه‌ها به هم گره زده، آن‌ها را تبدیل به عینیت کرده، این جنبه در رمان، عینیت‌گرایی دیدگاه آدورنو و لوکاج را در بستر رمان تاریخی فراهم کرده است.

آگاهی‌افزایی در نظر لوکاج و روشنگری از دید آدورنو، نکته‌ای است که تولستوی کوشیده در سراسر رخدادهای این اثر در قالب کنش‌های شخصیت‌های آن آشکار سازد؛ زیرا او نیک آگاه است که تاریخ به خواننده از حیث زمان، فرصت تحلیل خواهد داد، این فرصت، به‌روزرسانی آگاهی و روشنگری را در پی داشته، جامعه را از انجماد فکری و ایستایی باز خواهد داشت.

تولستوی با بهره‌گیری از جهان‌بینی تاریخی-اجتماعی لوکاج و نگاه انتقادی آدورنو به شیوه رئالیسمی، وقایع تاریخی و انقلابی عصر خود را با خلق شخصیت‌های اصلی و فرعی همان‌گونه ترسیم می‌کند که لوکاج و آدورنو وسواس بسیار زیادی در شخصیت‌پردازی‌ها دارند و با دقت زیادی هر

شخصیت را به مثابه نماینده دیدگاه طیفی از مردم انتخاب می‌کنند. تولستوی نیز با کمک شخصیت‌های اثرش، دغدغه‌های تاریخی، ضعف و مطالبه‌های قشرهای گوناگون جامعه از جمله تظلم‌خواهی طبقه پرولتاریا از جامعه بورژوازی را بیان می‌کند.

کتاب‌نامه

- آدورنو، تئودور. (۱۳۹۸) *یادداشت‌هایی درباره‌ی کافک*. ترجمه سعید رضوانی. چاپ پنجم. تهران: نشر آگاه.
- آدورنو، تئودور؛ هورکهایمر، ماکس. (۱۳۹۶) *به سوی مانیفست نو*. ترجمه امیر هوشنگ افتخاری‌راد. چاپ سوم. تهران: نشر چشمه.
- آدورنو، تئودور؛ هورکهایمر، ماکس. (۱۳۹۹) *دیالکتیک روشنگری*. ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان. چاپ پنجم. تهران: نشر هرمس.
- انوشه، حسن. (۱۳۸۱) *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، ج دوم*، چاپ دوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایزدی حکیمه؛ نجاریان، محمدرضا. (۱۴۰۰) «واکاوی نمودهایی از روایت تاریخ جایگزین در رمان تاریخی شاه بی‌شین، نشریه فنون ادبی، دوره ۱۳، شماره ۳۷، صص ۳۱-۴۶».

DOI:10.22108/LIAR.2021.127634.1983

تولستوی، الکسی. (۱۳۸۹) *گذر از رنج‌ها، کتاب اول، دوخواهر*. ترجمه سروژ استپانیان، چاپ سوم. تهران: نشر توس.

تولستوی، الکسی. (۱۳۸۹) *گذر از رنج‌ها، کتاب دوم، سال هجده*. ترجمه سروژ استپانیان، چاپ سوم. تهران: نشر توس.

تولستوی، الکسی. (۱۳۸۹) *گذر از رنج‌ها، کتاب سوم، صبح تیره*. ترجمه سروژ استپانیان، چاپ سوم. تهران: نشر توس.

حاتمی، امیرحسین. (۱۳۹۸) «تحلیل و بررسی بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی بر مبنای دیدگاه جورج (گئورگ) لوکاک». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، شماره ۱، دوره ۲۴، صص ۴۳-۶۷.

DOI: 10.22059/jor.2018.244778.1595

حاتمی، زهرا. (۱۴۰۰) «سیمای پادشاه و شاهزادگان قاجاری در رمان تاریخی آقامحمدخان قاجار، نوشته حسین قلی میرزا سالور (عمادالسلطنه)». نشریه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، شماره ۲۹، صص ۵۷-۷۲.

DOI:10.22034/JIIPH.2021.46909.22

سنچولی، احمد؛ شاهگلی، سمیه. (۱۴۰۰) «بررسی ساختار رمان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا، نشریه پژوهشنامه ادبیات داستانی، دوره دهم، شماره ۴، صص ۱۰۷-۱۲۸.

DOI:10.22126/RP.2021.2275.1089

فسایی، جعفر؛ خجسته، فرامرز؛ سراج، سیدعلی. (۱۴۰۲) «تبیین جایگاه و عملکرد پادگفتمانی رمان تاریخی دام‌گستران یا انتقام خواهان مزدک». نشریه متن پژوهی، دوره ۲۷، شماره ۹۵، صص ۱۲۵-۱۵۴.

DOI: 10.22054/ltr.2021.52973.3076

قاسم‌زاده، سید علی؛ خدادادی، فضل‌الله؛ محمدی فشارکی، محسن. (۱۳۹۵) «رمان تاریخی، تاریخ یا رمان؟ شکل‌شناسی و بررسی ساختار روایی در رمان تاریخی». نشریه جستارهای تاریخی، سال هفتم، شماره یک، صص ۹۱-۱۱۰.

لوکاج، جورج. (۱۳۹۷) جامعه‌شناسی رمان. ترجمه محمدجعفر پوینده. چاپ سوم. تهران: نشر ماهی.

لوکاج، جورج. (۱۳۸۸) رمان تاریخی. ترجمه شاپور بهیان. تهران: نشر اختران.

لوکاج، جورج. (۱۳۹۷) نظریه رمان. ترجمه حسن مرتضوی. چاپ سوم. تهران: نشر آشیان.

مدرسی، فاطمه. (۱۳۹۰) فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

References

- Adorno, T. (2018). *Notes about Kafka*, Translated by: Saeed Rizvani, 5th Edition, Tehran, Aghah Publishing. (In Persian)
- Adorno, T.; Horkheimer, M. (2016). *Toward a New Manifeste nou*, Translated by; Amirhoshang Eftekhari-Rad, Third Edition, Tehran: Cheshme Publishing. (In Persian)
- Adorno, T.; Horkheimer, M. (2019). *Dialectic of Enlightenment*, Translated by; Murad Farhadpour and Omid Mehrgan, 5th Edition, Tehran: Hermes Publishing. (In Persian)
- Anoushe, H. (2008). *Persian Literary Dictionary*, 2(2), Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. (In Persian)

- Elzadi, H. and Najarian, M. (2021). "Analyzing the Manifestations of Alternative History Narration in Shah Bishin's Historical Novel". *Founon Adab Journal*, 13(37), pp: 31-46. (In Persian)
- Tolstoy, A. (2008). *Passing Through Sufferings*, 1st book, Two Sisters, Translated by; Seroj Stepanian, 3rd Edition, Tehran, Toos Publications. (In Persian)
- Tolstoy, A. (2008). *Passing through Sufferings*, 2nd book, Translated by; Seroj Stepanian, 18(3), Tehran, Toos Publications. (In Persian)
- Tolstoy, A. (2008). *Passing Through Sufferings*, 3rd book, dark morning, Translated by; Seroj Stepanian, 3rd Edition, Tehran, Toos Publications. (In Persian)
- Hatami, A. (2018). "Analysis and Investigation of the Representation of Social History in the Historical Novel Based on the Perspective of George Lukacs". *World Contemporary Literature Research Journal*, No. 1, Vol. 24, pp. 43-67. (In Persian)
- Hatami, Z. (2021). "The Face of the Qajar King and Princes in the Historical Novel of Agha Mohammad Khan Qajar, Written by Hossein Qoli Mirza Salour (Emad al-Sultaneh)". *Tarikh Nameh Iran after Islam Journal*, No. 29, pp. 57-72. (In Persian)
- Sancholi, A. and Shahgoli, S. (2021). "Examining the Structure of the Historical novel - the love story of Shams and Togra". *Fiction Literature Research Journal*, 10th volume, number 4, pp: 107-128. (In Persian)
- Fasaee, J.; Khojaste, F.; Siraj S. (2023). Clarifying the Place and Function of the Anti-Discourse of the Historical Novel "Damgustaran" or "Vengeez Phekenin Mazdak", *Text Research Journal*, 27(95), pp. 154-125. (In Persian)
- Qasemzadeh, S.; Khodadadi F.; Mohammadi Fesharaki, M. (2015). "Historical Novel, History or Novel? Morphology and Investigation of Narrative Structure in Historical Novel". *Journal of Historical Essays*, 7(1), pp. 110-91. (In Persian)
- Lukacs, G. (2017). *Sociology of the novel*: Translated by: Mohammad Jaafar Poindeh: 3rd Edition, Tehran: Mahi Publications. (In Persian)
- Lukacs, G. (2008). *Historical novel*, Translated by; Shapour Bahyan, Tehran: Akhtaran Publishing. (In Persian)
- Lukacs, G. (2017). *Theory of the Novel*, Translated by; Hasan Mortazavi, 3rd Edition, Tehran: Ashian Publishing. (In Persian)
- Modaresi, F. (2012). *Descriptive Culture of Literary Criticism and Theory*, Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies. (In Persian)